۴ یادداشت

یادکردی از **اسماعیل فصیح**، داستان‌نویس و مترجم ، در سالروز تولد او:

عشق حرف آخر است

۴ یادداشت

برای مرحوم **مسعود آرایی**؛ حقوقدان:

مردی که می‌گفت اهواز گناه دارد

دوشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۰/ سال دوم/ شماره ۳۱۱ / ۴صفحه/ قیمت۲۰۰۰ تومان

روزنامه مستقل صبح ایران
خوزی‌ها

عکس/ مهدی منادی

گفتگو ۲ ۳

گفت‌وگوی اختصاصی خوزی‌ها با **احسان مهتدی و مینا کامران**: دوچرخه‌سوار، مدرسه‌ساز، تسهیل‌گر سفرنویس و فعال فرهنگی و اجتماعی:

زوج توانمندساز

۴ تحلیل

تحلیل فضای اقتصادی ایران پس از احیاء برجام:

به چه شرط، اوضاع ما عوض می‌شود؟

روزنامه مستقل صبح ایران
خوزی‌ها
دوشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۰/ سال دوم/ شماره ۳۱۱

نیاز به رشد و توسعه بر پایه توانایی‌های بومی، نیازی است که در بسیاری از مناطق کمتر برخوردار باید مورد توجه جدی قرار گیرد. عموماً استراتژی‌های توسعه بر صنعتی شدن تاکید داشته و نگاهی گذرا به شاخص‌های اجتماعی و غیراقتصادی مانند سطح سواد، تعلیم و تربیت، بهداشت، مسکن و داشته است و شاخص‌هایی مانند تولید ناخالص سرانه و یا تولید ناخالص ملی را به‌عنوان شاخص‌های توسعه معرفی کرده است.

تصمیم‌های سخت و جامعه ایرانی

محمد مالی
حرف اول

هر اندازه در عالَم نظر دوگانه سرمایه اجتماعی و قدرت سیاسی را به رسمیّت نمی‌شناسم در برابر واقعیت عریانی که در نتیجه مصاف این دو هسته‌ی تولید کنشِ اجتماعی و سیاسی در سپهر عمومی جامعه ایرانی به‌ویژه! رقم می‌خورد، دفاعی ندارم. واقعیت اما این است که این دوگانه وجود دارد و بسیاری از ستیزها و تقابل‌ها از این نقطه آغاز می‌شود که برخی خود را وام‌دار قدرت سیاسی دانسته و به آن واسطه بر جامعه، اجتماع و توده‌های مردم و طبقات مختلف، حکم می‌کنند و برخی دیگر از اساس، چنین حقِ راهبری برای قدرت سیاسی قائل نبوده و در پیِ آن‌اند که قدرت و سیاست را توأمان محدود و مشروط و یا نهایتاً مکلف به پاسخ‌گویی نمایند و در غایت، آن را چنان تراش دهند که لاغر و نحیف، تنها کارگزار اجرایی سرمایه اجتماعی باشد.

عجالتاً تا لحظه تفوق و رجحان یکی از این دو بر دیگری، فعالان و کنشگران لاجرم ناگزیرند از انتخاب! کنشگری که سمتِ قدرت سیاسی می‌لغزد و یا پویش‌گری که به دامان سرمایه اجتماعی می‌رود، هر یک سرنوشت و پایانی دارند اختیاری. یکی محبوب مردم است و دیگری مقبول قدرت و البته اعتراف می‌کنم که جمع این دو اگرچه غیرممکن نیست اما استثناء هستند کسانی که سلطان قلب‌های مردم‌اند و همزمان محبوب اذناب قدرت. و چه بسیار که با هدف این شدن، از چشم هر دو افتادند و چه غصه‌ها که از این قصه‌ها برخاست.

سخن اما این است؛ جامعه ایرانی در معرض اتخاذ تصمیم‌های سخت است در حوزه‌های مختلف از اجتماع تا سیاست و اقتصاد. تصمیم‌های سخت در جامعه چند دسته و متفرق به عمیق‌تر شدن شکاف‌ها و دورشدن‌ها می‌انجامد و خلاف باطن هر تصمیم که تحول رو به بهبود است به اُفت و سقوط تعریف می‌شود. بنابراین جامعه‌ای در مسیر تصمیم‌های سخت می‌بالد که در آن هر گروه و دسته و نگره، سهمی می‌یابند و همه سلایق و عقاید و مشرب‌ها به واسطه نقشی که در جامعه برعهده دارند، حسّ بیرون ماندن از قطار و شهروند درجه دویی و اخراجی را ندارند، از این روست که تصمیم‌های سخت در چنین جامعه‌ای ممکن و شدنی است.

دوباره و به تأکید پس می‌پرسم، آیا جامعه ایرانی در معرض تصمیم‌های سخت است؟ آری. آیا اتحاد لازم برای اتخاذ این تصمیم‌ها را دارد؟

خیر... پس باید پیش از اتخاذ تصمیات سخت، بستر و لوازم‌اش را فراهم آورد. همین.

گفت‌وگوی اختصاصی خوزی‌ها با **احسان مهتدی** و **مینا کامران** زوج دوچرخه‌سوار، تسهیلگر، سفرنویس و فعال فرهنگی و اجتماعی:

از کوره‌راه تا شاهراه

مجتبی گهستونی
شوادان

از همان روزهای اول که به خوزستان آمده بودند تا از شهر به روستا رکاب بزنیم و با مردم در یک تماس نزدیک و در یک گردشگری کم‌شتاب همسفر شوم در وجودشان لذت کشف را حس کردم. با رفتارهایشان یک جورهایی آموزش می‌دادند. به همین خاطر بود که بعدها فهمیدم آموزش اصلی‌ترین دغدغه و اولویت «مینا کامران» و «احسان مهتدی»، این زوج دوچرخه‌سوار، تسهیلگر، سفرنویس و فعال فرهنگی و اجتماعی است.

به دلیل داشتن همان جوهره تاثیرگذاری بود که بعدها در فعالیت‌هایی که رنگ و بوی مسئولیت اجتماعی داشت متوجه شدیم که ماموریت داوطلبانه آن‌ها توانمندسازی جامعه محلی روستایی در مناطق کمتر برخوردار از طریق اجرای پروژه‌های توسعه‌ای کوچک مقیاس است.

داستان این زوج که از آدم حسابی‌های تأثیرگذار ایران در حوزه جامعه محلی هستند را از سه منظر یعنی دوران دوچرخه سواری، شکل‌گیری «روستاتیش» که کارش توانمندسازی اهالی روستا است و در نهایت فعالیت‌های آموزشی پی گرفتم.

احسان مهتدی متولد سال ۱۳۵۶ اهل مازندران است و تحصیلات او مهندسی الکترونیک با گرایش برق بوده است. در کنار ۱۸ سال فعالیت مهندسی، سفر، ادبیات و دوچرخه‌سواری از علایق او بوده است.

اما مینا کامران متولد سال ۱۳۶۴ است و در حوزه رسانه تحصیلات دانشگاهی دارد و سابقه همکاری با رسانه هم دارد. دوچرخه‌سواری، آموزش جامعه محلی بخشی از دغدغه‌های این زن دغدغه‌مند است.

در تمام سال‌هایی که با این زوج آشنا هستم همواره شاهد بوده‌ام که هدف مینا کامران و احسان مهتدی توانمندسازی و برداشتن پیوسته بار از دوش اهالی روستا با ایجاد فرصت‌های برابر در یک فضایی کاملا همراه با عدالت اجتماعی بوده و کوشیده‌اند که بر پایه بنیان‌های نظری و تجارب عملی خود برای رشد شاخص‌های اجتماعی جوامع محلی که زیر بنای توسعه اقتصادی است، تلاش کنند.

در این گفت‌وگوی طولانی پرسش‌هایم را به طور مشترک با آن‌ها در میان گذاشتم و هر کدام به فراخور توضیحاتی دادند.

آن‌چه که می‌خوانید بخشی از یک مصاحبه طولانی است.

داستان آشنایی من و شما زوج جوان با رکاب‌زنی در خوزستان آغاز شد که من میزبان‌تان بودم و در چند مسیر هم همراه‌تان رکاب زدم. اما شما دوچرخه‌سواری را از کی شروع کردید؟

احسان: سال ۱۳۸۶ بود که در تاکستان قزوین درس می‌خواندم. من اولین بار آن‌جا دوچرخه خریدم. در همان سال با مینا که الان همسرم است آشنا شدم. طبیعت‌گردی و سفر و دوچرخه‌سواری جز علایقان بود.

مینا هم دوچرخه داشت؟

احسان: من که برایش دوچرخه خریدم انگیزه‌ای شد تا مشترکاً رکاب بزنیم و نخستن بار بین قزوین و تاکستان را رکاب زدیم. اما سفر دوم را به صورت گروهی به کویر مرنجاب رفتیم و رکاب زدیم. به مرور سفرها هدفمندتر و حرفه‌ای می‌شد.

در سفرها دنبال چی بودید؟ مقصدها چطور تعیین می‌شد؟

احسان: سفرها را مینا برنامه‌ریزی می‌کرد. هدف ما هم دیدن محیط پیرامون بود. طبیعت، دیدن مردم و آثار تاریخی جذاب بود. ناخودآگاه گرایش پیدا کردیم تا به سفرهایمان رنگِ مردم‌شناسی بدهیم و به همین دلیل روستاها را برای سفر آغاز کردیم. لذا شهرها عمدتاً محلی برای عبورمان بودند. رودرویی با مردم باعث می‌شد تا آن‌ها محسورمان کنند. در روستاها خلوص بیشتری را مشاهده می‌کردیم. دیگر جوری شده بود که مبدا و مقصد برایمان ملاک نبود. خود مسیر به ما می‌گفت به کدام طرف برو. چون همه چی به سفر واگذار شده بود ناخودآگاه از کوره سر از شاهراه در می‌آوردیم.

فکر کنم هر دوی شما جزء نسل اول وبلاگ نویس های ایران هم بودید؟

مینا: من وبلاگ «دوچرخه‌ها» را داشتم و از طریق همین وبلاگ بود که با بسیاری از وبلاگ‌نویسان کشور و فعالان گردشگری آشنا شدم. احسان هم وبلاگ «قوطی کنسرو» را داشت که با مهدی منادی و بقیه دوستان دغدغه‌های خود را در آن وبلاگ منتشر می‌کردند.

در تمام سال‌های آشنایی‌ام با شما همواره توسعه پایدار را ملاک عمل خود قرار دادید. توسعه بر پایه چه پیش نیازهایی شکل می‌گیرد؟

مینا: نیاز به رشد و توسعه بر پایه توانایی‌های بومی، نیازی است که در بسیاری از مناطق کمتر برخوردار باید مورد توجه جدی قرار گیرد. عموماً استراتژی‌های توسعه بر صنعتی شدن تاکید داشته و نگاهی گذرا به شاخص‌های اجتماعی و غیراقتصادی مانند سطح سواد، تعلیم و تربیت، بهداشت، مسکن و... داشته است و شاخص‌هایی مانند تولید ناخالص سرانه و یا تولید ناخالص ملی را به‌عنوان شاخص‌های توسعه معرفی کرده است. در حالی که این معیارها، معیارهای خوبی برای توزیع عادلانه رفاه نیستند حتی اگر شاخص‌های اقتصادی صعودی باشند. فقر، بیکاری و نابرابری تنها علت اقتصادی ندارد و لازم است برای رسیدن به توسعه در معنای پایدار آن به شاخص‌های اجتماعی با دقت و تمرکز بیشتری توجه کرد.

الان که با شما مصاحبه می‌کنم در محلی به نام «روستاتیش» هستم. وقتی اهداف و عملکرد کاملاً خلاقانه و جذاب و سراسر مسئولیت اجتماعی‌تان را خواندم واقعاً برایم جالب بود که هر بار یک ایده نو را اجرایی می‌کنید. روستاتیش یعنی چی؟

احسان: «روستاتیش» ترکیبی از دو کلمه روستا و آتیش است و برای رساندن این مفهوم که آتیش روستا روشن است. روستاتیش پلتفرم توسعه و فروش محصولات روستایی است که مأموریت خود را توانمندسازی جوامع روستایی تعریف نموده است و تلاش می‌کند از طریق فروش محصولات روستایی به مخاطبان خود، آن‌ها را در انجام پروژه‌های توسعه روستا شریک نماید. برای حل هر مسأله‌ای در جامعه محلی برپایه نیازسنجی مشارکتی، پروژه‌ای را تعریف می‌کنیم و برای انجام آن پروژه با کمک گروه‌های محلی و با استفاده از ظرفیت‌های موجود و یا کمتر دیده شده منطقه، محصولاتی را آماده می‌کنیم که علاوه بر برطرف ساختن نیاز مخاطبان، با فروش محصولات منابع مالی لازم برای اجرای پروژه ها را فراهم سازد.

اما در بررسی‌هایی که انجام دادم کاملاً متوجه شدم که فروش تنها متر و معیارتان نیست. پس دنبال چی هستید؟

احسان: روستاتیش تنها یک پلتفرم فروش محصول نیست. ما می‌خواهیم از طریق روستاتیش مشارکت‌کنندگان را در جریان پروژه‌های توسعه روستایی قرار دهیم. به عبارتی می‌خواهیم مشارکت‌کنندگان بدانند چه تغییراتی در چه جایی ایجاد کرده‌اند. ما می‌خواهیم آنها را به مشارکت مسئولانه دعوت کنیم. مشارکت در مأموریتی که ما به تنهایی از عهده آن بر نمی‌آییم.

همه این کارها برای رسیدن به چه چشم‌اندازی صورت می‌گیرد؟

مینا: روزی را تصویر می‌کنیم که نیازی به حضور و وجود روستاتیش به منظور توانمندسازی نباشد.

چه لزومی به ورود مسئولانه شما در یک برنامه‌ریزی کاملاً داوطلبانه بود؟

مینا: کشف و احیای ظرفیت‌های پایدار محلی، نیاز اصلی این جوامع است که می‌توان با تکیه بر آن، انگیزه و روحیه همکاری در میان مردم ایجاد و زیربنای توسعه پایدار را فراهم کرد. جوامع محلی در مناطق کمتر برخوردار با چالش‌های مختلفی در حوزه‌های آموزش، بهداشت، معیشت و... دست به گریبانند اما در همین جوامع ظرفیت‌های نهفته‌ای وجود دارد که می‌تواند پاسخی برای حل مسأله باشد. اما عدم آشنایی یا آگاهی از این ظرفیت‌ها، مردم این مناطق را به چشم دوختن به دریافت کمک‌های دولتی و یا نهادهای مرتبط و غیرمرتبط سوق داده است و آنها گاهی بی‌هیچ انتظاری در فقر به حیات خود ادامه می‌دهند. توسعه در معنای پایدار آن امری تدریجی، بلندمدت و آگاهانه است که ما در بطن ماموریت خود این هدف را دنبال می‌کنیم .

برای این‌که وجه تمایز شما با برخی از گروه‌هایی که برای توانمندکردن جامعه محلی کوشش می‌کنند مشخص شود، بفرمایید در روستاتیش چه تعهدی برای خود ملاک قرار داده‌اید؟

احسان: ما متعهد به شفاف‌سازی اقدامات و فعالیت‌های انجام شده‌ایم، چرا که مخاطبان ما با نیّت مشارکت در حل مسأله به ما می‌پیوندند و ما نیز برای پاسخ به اعتماد آن‌ها گزارش‌های عملکردی و تاثیرات خود را در بازه‌های زمانی مشخص منتشر خواهیم کرد. ما می‌خواهیم غفلت را به لذت تبدیل کنیم و آن را ماموریت زندگی خود قرار داده‌ایم. ما برای رسیدن به این هدف در جوامع محلی اقدام به تشکیل مجموعه‌ای بر پایه کارآفرینی اجتماعی کرده‌ایم. کارآفرینی اجتماعی نوعی از کارآفرینی است که قصد آن بکارگیری ظرفیت‌های محلی جامعه هدف برای ایجاد کار و توسعه پایدار است و در این مسیر از کمک تسهیلگران اجتماعی برای تشخیص نیازمندی‌ها و ظرفیت‌ها از طریق ارتباط با جامعه محلی استفاده می‌کند.

سرکار خانم کامران، شما در طی سال‌های گذشته با مشارکت در ساخت مدارس مختلف در سطح کشور نام بسیاری از مدارس را به نام «ایران من» مزین کردید. یادم میاد روستا و شهرهای متعدد را انتخاب کردید و خود شما برای انجام این کار مطالعات و بررسی‌های فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای انجام دادید. فکر می‌کنم قریب به ۱۰۰ مدرسه هم ساخته شد. ایده این کار از کجا شکل گرفت و به کجا رسید؟

مینا: در سال ۱۳۹۳ وارد یک شرکت خصوصی شدم که این شرکت در راستای انجام مسئولیت های اجتماعی خود تصمیم گرفتند در سطح مناطق مختلف مدرسه بسازند. لذا یک پویشی تحت عنوان «ایران من» برای رفع محرومیت‌ها و به منظور ایجاد عدالت اجتماعی راه اندازی کردیم. من در فرآیند ساخت ۱۰۰ مدرسه مشارکت داشتم. در خوزستان هم تعدادی مدرسه ابتدایی در ایذه، خرمشهر، سوسنگرد، رامهرمز، شادگان و اطراف اهواز ساختیم. کلیه کارهای اجرایی پویش ایران من از طرف شرکت بر عهده من بود.

از تجربیات موفق شما ساخت یک مدرسه در روستای سیدبار جدگال سیستان و بلوچستان بود که حتی جایزه بزرگ معماری آقاخان را برد. بعد از ساخت این مدرسه اقدامات دیگر آموزشی هم داشتید؟

مینا: ساخت این مدرسه چند منظوره حاصل پنج سال تلاش‌های داوطلبانه در راستای مسئولیت اجتماعی بود. داستان «سیدبار» از ساخت یک مدرسه شروع شد. مدرسه‌ای که ساخت آن سال ۹۶ از طرف خیرین پویش «ایران من» شروع شد و اهالی روستا هم متعهد شدند ۲ سهم از ۲۰ سهم هزینه ساخت مدرسه را تقبل کنند. هزینه‌ای نزدیک به ۱۰۰ میلیون تومان که زنان روستا آن را از طریق سود فروش محصولات سوزندوزی بانوک تامین کردند. اما اجرای کلاس‌های کمک آموزشی روستای سیدبار جدگال یکی از این کارها بود. در اصل همزمان با ساخت مدرسه توسعه پایدار در روستای سیدبار جدگال کلاس‌های آموزشی زبان انگلیسی در روستا برای کودکان

اولین بار جهت افتتاح مدرسه ایران من به روستای کلاته ذکری رفتیم و از حجم فقر و تنگدستی ساکنین روستا شگفت‌زده شدیم. روستا چیزی برای زندگی نداشت. نه آب مناسب، نه زمین و خاک خوب برای کشت. یک روستای دور افتاده از توابع شهرمرزی کوچک به اسم طبس مسینا در استان خراسان جنوبی.

برگزار شد و که با استقبال خوبی نیز همراه شد. خوشبختانه کلاس‌ها تا شروع کرونا هفته‌ای دو مرتبه به صورت مداوم برگزار می‌شد. نیمی از هزینه حق‌الزحمه معلم زبان از صندوق تعاونی روستا و از سود فروش سوزن‌دوزی تامین می‌شد. همچنین در تابستان ۹۸ داوطلبین متخصص به روستا دعوت شدند تا مباحثی مربوط به مهارت زندگی و محیط زیست را در یک دوره ۳ ماهه به کودکان آموزش دهند. کلیه هزینه‌های مربوط به داوطلبین از صندوق روستا پرداخت شد. این کلاس‌ها در تابستان ۹۹ نیز ادامه یافت و با توجه به تعطیلی مدارس به دلیل کرونا با محوریت کمک آموزشی در دروس ریاضی و فارسی برگزار شد. با اتمام ساخت مدرسه توسعه پایدار طبق تصمیمات اعضای صندوق کهن بوم بلوچ (بانوک) مقرر شد پس از شروع کار مدرسه سود فروش محصولات بانوک در صندوق جمع و برای اموراتی نظیر تعمیر و نگهداری مدرسه و تجهیزات آن، تجهیز کارگاه سوزندوزی و اقامتگاه بومگردی و همچنین برگزاری کلاس‌های فوق برنامه و آموزشی برای کودکان و زنان در نظر گرفته شود. نکته مهم این‌که در حال حاضر ۵۰ درصد از سود فروش محصولات بانوک در روستاتیش به صندوق روستا برای اقداماتی که برایشان برنامه‌ریزی شد برمی‌گردد.

جدا از ساخت مدرسه گاهی در تامین هزینه سرویس دختران روستایی هم پیش‌قدم شدید. چطوری این کار را کردید؟

احسان: بله درست می‌گویید. مثل تأمین هزینه سرویس دختران مقطع متوسطه روستای کهنانی‌کش. در روستای کهنانی‌کش متاسفانه مدرسه متوسطه وجود ندارد، به همین دلیل دانش‌آموزان پسر مجبورند هر روز با پای پیاده به روستای درگس بروند. روستایی در آن طرف رودخانه. عاقبت دختران روستا اما ترک تحصیل و خانه‌نشینی است. با وجود علاقه بسیار زیاد به ادامه تحصیل، تاکنون هیچ دختری در این روستا بیشتر از کلاس ششم درس نخوانده است. بسیاری از خانواده‌ها به دلیل تعصبات فرهنگی اجازه ادامه تحصیل به دخترانشان را نمی‌دهند و بسیاری هم به دلیل نبود مدرسه، دوری راه و این‌که دختران مجبورند هر روز مسیر طولانی را تا روستای دیگر پیاده بروند و از رودخانه عبور کنند، امکان ادامه تحصیل ندارند. تیم روستاتیش بعد از چند سفر به این روستا و صحبت و هماهنگی با بزرگان روستا آنها را متقاعد کرده که اجازه بدهند با تامین هزینه سرویس رفت و آمد ۷ دختر پایه ششمی به تحصیل ادامه بدهند.

در کنار مدرسه سازی‌ها و تلاش برای توانمند کردن اهالی روستاها آیا کوشش کردید که کتابخانه هم بسازید و یا تجهیز کنید؟

مینا: بله. روستای دهکهان و کتابخانه «فاطمه‌ها» یکی از این نمونه‌ها است. ما از طریق فروش صنایع دستی و حصیر هزینه تجهیز و خرید قفسه‌های کتابخانه فاطمه‌ها را تامین می‌کنیم. دهکهان یعنی دِه کهن و قدیمی که مرکبات شیرین خصوصا پرتقالش حسابی معروف است. اما آنچه بیش از همه این روستا را معروف کرده کتابخانه کوچک روستا به نام «فاطمه‌ها»ست. این کتابخانه به واسطه فعالیت گسترده در فضای مجازی و تولید و پخش گزارش و مستند از فعالیت اعضای کتابخانه در صداوسیما؛ باعث شد در محفل‌های فرهنگی کشور بر سر زبان‌ها بیفتند. این کتابخانه توسط معلم جوان روستا در یک مغازه ی متروکه راه اندازی شد که بخاطر سه عضو اولیه آن (که فاطمه نام داشتند) اسم این کتابخانه، فاطمه‌ها شد.

احسان: در سال ۹۳، روستای دهکهان از طرف یونیسف و در جشنواره روستاهای دوستدار کتاب، به‌عنوان روستای دوستدار کتاب انتخاب شد. حالا بیش از ۵۰۰ نفر از اهالی روستا عضو این کتابخانه شده‌اند و از برنامه‌های متعدد فرهنگی آن به صورت مجازی و حضوری استفاده می‌کنند. در حال حاضر در طول ماه و سال کتابهای زیای از سراسر کشور به این کتابخانه ارسال می‌شود که امکاناتِ حاضر جوابگوی نگهداری کتابهای تازه نیست. کتاب‌های موجود در کتابخانه فاطمه‌ها حدود ۱۲ هزار جلد است که تقریبا ۳۰ درصدشان به دلیل نبود قفسه گوشه کتابخانه انبار شده است. به همین خاطر موسسان کتابخانه در نظر دارند با کمک اهالی روستا با فروش صنایع دستی و حصیر هزینه تجهیز و خرید قفسه‌های کتابخانه فاطمه‌ها را تامین نمایند. کتابخانه فاطمه‌ها حداقل ۱۵ کمد کتاب نیاز دارد تا بتواند تمام کتاب‌های رسیده به این مکان را سازماندهی کند.

در برخی پروژه‌های خود تا چه حد تلاش کردید که با احیای صنایع دستی سنتی روستا به حفاظت از منابع طبیعی بپردازید؟

مینا: مثلاً با انجام پروژه روستای قلعه قافه بالا کوشش کردیم از جنگل‌های هیرکانی محافظت کنیم. البته داستان ما از سال ۹۲ همزمان با شروع پروژه مدیریت چند منظوره جنگل‌های هیرکانی شروع شد. ما در طول اجرای پروژه با همراهی تسهیل‌گران انجمن بوم‌پژوهان یاد گرفتیم با «احیای صنایع دستی سنتی» روستا از جنگل‌های هیرکانی محافظت کنیم. ما با تعدادی از دختران و زنان روستای قلعه قافه بالا با احیای پارچه‌بافی و عروسک‌های بومی، گروهی به نام «ابریشم، گنجینه پنهان» را تشکیل دادیم. در سال ۹۶ یک کارگاه صنایع دستی (تولید گروهی) و در سال ۹۷ یک اقامتگاه بوم‌گردی به نام «تیلاق» را افتتاح کردیم. هدف ما ایجاد یک معیشت همسو با طبیعت و حفظ و حمایت از جنگل‌های هیرکانی است. برای همین ما صندوقی را در روستا جهت حمایت و حفظ جنگل‌های هیرکانی درست کرده‌ایم و بخشی از درآمدمان را به این صندوق واریز می‌کنیم. ما تصمیم داریم پول صندوق را صرف کاشت و حصارکشی نهال و خرید علوفه برای حفظ و احیای جنگل کنیم. در حال حاضر سود فروش صنایع دستی ما صرف پروژه «خرید علوفه برای دامداران» می‌شود. در ماه‌های شهریور و مهر که مرتع‌های اطراف روستا علف مناسب برای چرا دام ندارند، دامداران با گله‌های کوچک مجبورند گوسفندان خود را به جنگل ببرند. گوسفندان با خوردن سرشاخه‌های جوان درخت‌ها باعث تخریب و از بین رفتن جنگل می‌شوند. ما با خرید و تامین علوفه مورد نیاز برای دامدارانی که توانایی مالی بالایی ندارند، طی این دو ماه از جنگل‌های منطقه حافظت می‌کنیم. علاوه بر این، گروه ابریشم توانسته بخش قابل توجهی از صنایع دستی فراموش شده منطقه نظیر ابریشم‌بافی، ریشه‌بافی، نمدمالی و عروسک بومی (عاروس) را در کارگاه صنایع دستی تولید و عرضه کند.

پروژه توان‌افزایی زنان در روستاهای طبس مسینا خراسان چگونه آغاز شد؟

مینا: داستان ما در روستای کلاته ذکری و مورتیغ و رزه به چندسال قبل بر می‌گردد. اولین بار جهت افتتاح مدرسه ایران من به روستای کلاته ذکری رفتیم و از حجم فقر و تنگدستی ساکنین روستا شگفت‌زده شدیم. روستا چیزی برای زندگی نداشت. نه آب مناسب، نه زمین و خاک خوب برای کشت. یک روستای دور افتاده از توابع شهرمرزی کوچک به اسم طبس مسینا در استان خراسان جنوبی. علاوه بر این به دلیل ازدواج‌های فامیلی تعداد زیادی از کودکانی که متولد می‌شوند بیماری ژنتیکی دارند. پوست بسیاری از کودکان روستا بیماری عجیبی داشت و قابل درمان نبود. پس از رسانه‌ای شدن تصویر این کودکان سیل کمک‌های مردمی و خیریه‌ها و بنیادها به روستا سرازیر شد با وجود همه این کمک‌ها آنچه تغییر نکرد بهبود اوضاع معیشت و زندگی مردم و کودکان بود. دختران روستا به دلیل تنگدستی و نداشتن پول سرویس ترک تحصیل می‌کردند و از ادامه آموزش بازماندند. وضعیت بهداشت در روستا بیداد می‌کرد. از این رو در تابستان ۹۹ تصمیم گرفتیم کار توان‌افزایی زنان را با محوریت آموزش دختران در این روستا و دو روستای کناری آغاز نمائیم. تابستان با یک دوره آموزشی قلاب‌بافی در روستاها شروع شد. برای آموزش موتیف‌بافی و قلاب‌بافی در نظر گرفته شد چون بسیار سریع می‌توانستند نتیجه کارشان را ببینند و از طرفی کار راحتی بود و نیاز به آموزش بلند مدت نداشت. همچنین طی تحقیقات انجام شده هنر بومی قابل ارائه که زنان به آن تمایل داشته باشند در آن منطقه وجود نداشت. همچنین هزینه پایین مواد اولیه این کار نیز دلیل رغبت و تمایل زنان به این کار بود. طی یک‌ماه در سه روستا کارگاه‌های آموزشی برای زنان و دختران روستاها برگزار شد. نخ‌ها خریداری و ارسال شد و دختران شروع به کار کردند. قرار شد دختران محصل در تابستان کار بافت را فقط انجام دهند و در زمان مدرسه این کار توسط زنان خانه‌دار و مادران باشد تا آن‌ها از درس عقب نمانند. مرحله اول آموزش به نتیجه رسید و سری اول کارهای زنان و دختران تولید شد و کلیه دستمزدها پرداخت شد. دختران و زنان می‌دیدند با روزی چندساعت کار می‌توانند کمک خرج باشند و اندکی زندگی بهتری داشته باشند. از طرفی احساس رضایت و ارزشمند و توانمند بودن چیزی بود که این دختران و زنان به آن بسیار احتیاج داشتند. در این مسیر متعهد شدیم تمام سود فروش محصولات بافتنی را صرف آموزش دختران روستاها مثل هزینه سرویس مدرسه و کتاب‌های کمک آموزشی و از طرفی گسترش این کسب و کار در روستا نماید. تا دختری به خاطر فقر مجبور نباشد مدرسه را ترک کند و در کارگاه‌های نمور به سختی قالی‌بافی نماید.

بعدش رسیدید به پروژه تحصیل دختران روستای تاجمیر؟

احسان: بله. روستای تاجمیر در شهرستان سربیشه در استان خراسان جنوبی قرار دارد. اولین مراجعه حضوری تیم روستاتیش به روستای تاجمیر، مهر ۱۳۹۸ صورت گرفت. حدود ۱۰ سال پیش از ورود ما به روستا، پروژه‌ی بین‌المللی ترسیب کربن توسط برنامه عمران ملل متحد UNDP در این روستا اجرا شده است. یکی از اقدامات این پروژه، تعریف معیشت جایگزین با هدف کاهش وابستگی معیشتی اهالی روستا به منابع ملی پوشش گیاهی منطقه بوده است. یکی از اقدامات این طرح، احیای عروسک‌های محلی است که توسط تیم آوای طبیعت پایدار، صورت گرفته است. در حال حاضر فروش دست سازه‌های بومی و آویزهای پشمی، یکی از راه‌های کسب معیشت زنان روستا است. با حضور تیم روستاتیش در روستای تاجمیر و انجام نیازسنجی مشارکتی در روستا، علاوه بر توانمندسازی اتصادی زنان، مسئله‌ی ترک تحصیل دختران پس از مقطع ابتدایی، در اولویت قرار گرفت. در روستای تاجمیر، به دلیل جمعیت کم، مدرسه‌ی متوسطه وجود ندارد. البته فاصله‌ی روستای تاجمیر با اولین مدرسه متوسطه کمتر از ۵۰ کیلومتر است. با این وجود در اولین حضور تیم روستاتیش در روستا، دریافتیم که تاکنون هیچ دختری در روستا بیشتر از مقطع ابتدایی، تحصیل نکرده است. از آن‌جایی که رویکرد روستاتیش به توسعه روستا، رویکرد مشارکتی است. بررسی ابعاد و ارائه راهکار در ارتباط با ترک تحصیل دختران نیز به شیوه مشارکتی انجام شده است. برگزاری جلسات متعدد با دختران و خانواده‌های آن‌ها از جمله اقداماتی است که در این راستا صورت گرفت. یکی از راهکارهای مطرح شده در ارتباط با بازگشت دختران به چرخه‌ی تحصیل، ثبت نام در مدرسه به صورت داوطلب آزاد و برگزاری کلاس‌های آموزشی آنلاین بوده است.

مینا: درواقع به وجود آوردن شرایط آموزش غیرحضوری، به عنوان محور اصلی پروژه‌ی ادامه تحصیل دختران در سال اول، مورد توجه قرار گرفت. ابتدا پکیج آموزشی آنلاین شامل برگزاری کلاس‌های درسی و ارائه مشاوره درسی آنلاین، در برنامه قرار گرفت. پس از بررسی بیشتر با توجه به مشکل در آنتن دهی اینترنت روستا و وجود محدودیت‌های فرهنگی در ارتباط با استفاده‌ی دختران روستا از تبلت و تلفن همراه هوشمند، تمام برنامه‌های آموزشی آنلاین به برنامه آموزشی آفلاین محدود شد. در راستای هدف پروژه، محصولات دست‌سازه‌های بومی و آویزهای پشمی دختران و زنان از طریق پلتفرم روستاتیش به فروش رسید و بخش قابل توجهی از سود فروش، به هزینه‌های آموزش از جمله خرید کتاب کمک آموزشی و برگزاری کلاس‌های حضوری رفع اشکال درسی اختصاص یافت. در سال اول این پروژه، دختران در طول هفته، به صورت گروهی در مدرسه ابتدایی جمع شدند و کنار یکدیگر، به صورت آفلاین آموزش دیدند. در نزدیکی امتحانات علاوه بر پکیج آموزشی آفلاین، کلاس‌های رفع اشکال حضوری نیز برای دختران به مدت یک‌ماه برگزار شد. در نهایت از ۱۸ نفری که در ابتدا به ادامه تحصیل اشتیاق نشان دادند، سیزده نفر فرایند آموزش را گذراندند و ۱۰ نفر به صورت کامل در امتحانات (طرح داوطلب آزاد) شرکت کرده و کارنامه دریافت نمودند. در حال حاضر سال دوم این پروژه آغاز شده است.

این پیوستگی و ارتباط بین پروژه‌ی آموزش (ادامه تحصیل) دختران و پروژه توانمندسازی اقتصادی زنان روستای تاجمیر چگونه شکل گرفت؟

احسان: در حال حاضر از هفت نفر عروسک‌ساز که محصولات آن‌ها، از طریق پلتفرم روستاتیش به فروش می‌رسد، شش نفر از آن‌ها خودشان یا فرزندشان به واسطه‌ی همین پروژه به چرخه تحصیل بازگشتند. در طی دو سال گذشته، تیم روستاتیش به صورت مداوم، با اهالی روستا به صورت حضوری و غیرحضوری در ارتباط بوده است. هر دو پروژه‌ی فروش عروسک و ادامه تحصیل دختران، همچنان باز و در حال اجرا است.

برنامه‌ی بعدی روستاتیش در روستای تاجمیر چیست؟

مینا: اولویت روستاتیش در روستای تاجمیر در حال حاضر، آموزش دختران است. در حال حاضر پس از دو سال شروع فعالیت روستاتیش در روستا، ۱۳ نفر از دخترانی که ترک تحصیل کرده بودند، به چرخه تحصیل بازگشته‌اند. هر کدام از این دخترها خواهران کوچکتری دارند که دیر یا زود، مقطع ابتدایی را به پایان می‌رسانند و در خطر ترک تحصیل قرار می‌گیرند. برنامه‌ی روستاتیش در طی سه سال آینده، تمرکز بر آموزش دختران و تلاش برای ورود آن‌ها به فرایند تحصیل در مدرسه شبانه‌روزی شهرستان سربیشه، و ادامه تحصیل بدون وابستگی به روستاتیش است.

کمک به احیای قنات‌ها از دیگر تلاش‌های شما برای ادامه حیات ذی‌نفعان بوده است. چگونه به احیای برخی قنات‌ها کمک کردید؟

احسان: ما تا این‌جای کار خوب پیش رفته‌ایم. با ۱۵ درصد از کل فروشمان به سه قنات کمک مالی کرده‌ایم و یک دستگاه موتور برق و بالابر خریده‌ایم. این بالابر و موتور برقی سرعت کار را بالا برده. تا قبل این مردم باید با چرخ دستی قنات را لایروبی می‌کردند و چون گرمای هوا طاقت‌فرساست، سرعت کار پایین بود. اما حالا سرعت کار بالا رفته و کارها سریع‌تر و آسان‌تر انجام می‌شود. الان چند روستای دیگر هم به جمع ما اضافه شده‌اند؛ زیارتگاه، ملک‌آباد، مهدی‌آباد و سه محل در حاشیه شهر که اهالی آن‌ها به دلیل مشکلات قنات‌ها مجبور شده‌اند در حاشیه شهر زندگی کنند. سی میلیون تومان برای قنات روستای زیارتگاه لازم است و گروه ما می‌خواهد ۱۳ میلیون تومان آن را پرداخت کند تا آب قنات دوباره به روستا برگردد. در جایی که ما هستیم، قنات به معنای حیات است. زندگی و کشاورزی همه به قنات‌ها وابسته است. اما هم به دلیل خشکسالی و هم کم‌توجهی مردم، قنات‌ها در معرض نابودی و خشکی‌اند. قنات‌ها باید هر سال لایروبی شوند و این کار هزینه‌بر است. مدت‌ها بود مردم منطقه توجهی به حفظ قنات‌ها نداشتند اما گروه ما که کارش را شروع کرد، بقیه هم حساس شدند.

و سرانجام برای توانمندسازی مناطق محروم چه زمانی به خوزستان سفر می‌کنید؟

مینا: خب پیش‌تر با خودِ تو درباره برخی روستاها و مناطق صحبت‌هایی داشتیم. منتها ما به دلیل کرونا و محدودیت‌های مالی نتوانستیم به خوزستان بیاییم. اما برای یک سال آینده توانمندسازی یک روستا را خوزستان آغاز می‌کنیم.

خوزی‌ها
روزنامه مستقل صبح ایران

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول:
محمد مالی
قائم مقام و معاون سردبیر:
بهاره کریمی
مدیر هنری:
فرزاد موسوی
زیر نظر تحریریه
انتشارات:
نشر فرهنگ/ اهواز

صفحه اینستاگرام:
@khouzihadaily
کانال تلگرام:
@khouzihadaily
توییتر:
@khouzihadaily
جیمیل:
khouzihadaily99@gmail.com

ویراستار:
شیرین محمدیان
مدیر اجرایی:
مجتبی گهستونی
سرویس عکس:
عادل مسلمانی
کانال ارتباطی:
۰۹۱۶۶۱۱۳۲۹۱

حرف آخر

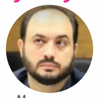

محمد مالی
@mohammademali

اینکه گرد و غبار امروز و دیروز که نفس اهواز و خوزستان را گرفت منشاء خارجی دارد رافع مسئولیت دولت و حکومت نیست بلکه نشان دهنده ترک فعل دولت‌های دو دهه گذشته در برقراری دیپلماسی عمومی و محیط‌زیستی با کشورهای همسایه به ویژه عربستان و عراق است. نفس اهوازی‌ها بالا نمی‌آید، فکری کنید.

دوشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۰/ سال دوم/ شماره ۳۱۱ / ۴صفحه/ قیمت۲۰۰۰ تومان

به چه شرط اوضاع ما عوض می‌شود؟

محسن صنیعی*
کیمیا

در حاشیه مذاکرات دور هشتم احیای برجام، خبرگزاری‌های خارجی، خبر از توافق در آینده نزدیک می‌دهند که در آن، به ازای رفع تحریم‌ها و بازگشت ایران به سطح قابل قبول غنی‌سازی، دارایی‌های بلوکه شده ایران در کشورهای مختلف از جمله کره‌جنوبی آزاد می‌شود ولی پرسش این است که آیا اقتصاد ایران، با چند میلیارد دلار تغییر می‌کند؟ اگر بنا بر تغییرات عمده اقتصادی با درآمدهای ارزی می‌بود، باید در دوره هشت ساله دولت‌های نهم و دهم که مجموع درآمدهای ارزی ایران ناشی از صادرات نفتی و صادرات غیرنفتی و خدمات مهندسی، ۸۴۳ میلیارد دلار بوده است، یک جهش اقتصادی در کشور حاصل می‌شد در صورتی که نرخ متوسط رشد اقتصادی در دوره ۸ ساله احمدی نژاد، ۳.۵٪ و نرخ تورم متوسط این دوره ۱۸٪ بوده است. این دولت، اقتصاد کشور را با نرخ رشد اقتصادی ۶٪ در سال ۸۴ تحویل گرفته و با نرخ رشد منفی ۲٪ در سال ۹۲ تحویل داده است. همچنین نرخ تورم در سال ۸۴، حدود ۱۰.۴ ٪ و در سال ۹۲، ۳۴.۷٪ بوده است. نرخ تورم سال ۹۲ نسبت به ۸۴، ۳۵۳٪ بوده است. یعنی همه شاخص‌های اقتصادی، جهت منفی را نشان می‌دهند. البته پُر واضح است که یکی از مهم‌ترین دلایل این شاخص‌های غیر مطلوب، بردن پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت، صدور ۶ قطعنامه تحریمی علیه ایران و همچنین وجود تحریم‌های بین‌المللی مختلف از جمله تحریم‌های بین‌المللی ناشی از قطعنامه‌های شورای امنیت، تحریم‌های اتحادیه اروپا و تحریم‌های یک جانبه امریکا بوده است. به عبارتی، شاخص‌های اقتصادی، کاملاً با سیاست خارجی مرتبط است. در دوره ۸ ساله اصلاحات، علی‌رغم درآمدهای به مراتب پایین‌تر ارزی حاصل از صادرات نفتی، صادرات غیرنفتی و صادرات خدمات مهندسی، ولی نرخ متوسط رشد سالانه اقتصادی در دوره ۸ ساله اصلاحات، ۵.۳٪ بوده است. دولت اصلاحات، اقتصاد کشور را با رشد اقتصادی نزدیک صفر درصد در سال ۷۶ تحویل گرفته و با رشد ۶٪ در سال ۸۴ تحویل داده است. تورم دوره ۸ ساله آقای خاتمی، ۱۶٪ بوده است. نرخ تورم در سال ۷۶، ۱۷.۳٪ و در سال ۸۴، ۱۰.۴ بوده است. نرخ تورم سال ۸۴ نسبت به ۷۶، ۱۹۴٪ بوده است. یعنی کاملاً مشخص است که در این دوره هشت ساله، جهت همه شاخص‌های اقتصادی به سمت بهتر بودن بوده است. دلیل آن را باید به شرایط باثبات‌تر در حوزه سیاست خارجی و ارتباطات بین‌المللی ایران و گسترش سرمایه‌گذاری های خارجی در ایران خصوصاً در منطقه پتروشیمی عسلویه دانست. اگر به دو دولت اول و دوم روحانی نگاهی بیندازیم همین مساله مشخص است. در دولت اول روحانی که دولت، تورم را در حدود ۳۴.۷٪ و با نرخ رشد منفی ۲٪ تحویل گرفته است، با مذاکرات برجام و تنش‌زدایی در روابط بین‌المللی و انعقاد و اجرای برجام در سال ۹۴، رشد اقتصادی در سال ۹۵ به حدود ۸٪ رسیده است ولی عملا با روی کار آمدن دولت ترامپ در سال ۹۵ و افزایش تحریم‌های یک جانبه امریکا و نهایتاً خروج یک جانبه امریکا از برجام، هم تورم سیر صعودی گرفت و نرخ رشد اقتصادی سیر نزولی.

نتیجه‌گیری: آن‌چه شاخص های اقتصادی را برای ما می‌سازد، بیش از آن که سیاست‌های اقتصادی باشد، سیاست‌گذاری‌های در حوزه سیاست خارجی و همچنین سیاست‌های داخلی است. در شرایط پُر ریسک اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی جذب نمی‌شود بلکه بالعکس، سیر مهاجرت سرمایه از کشور شتاب می‌گیرد، همان‌طوری که سیر مهاجرت نیروی انسانی افزایش می‌یابد. حال که مذاکرات احیای برجام، در حال انجام است، امید است که این مذاکرات به نتیجه مثبت بینجامد و نتایج اقتصادی آن در حوزه اقتصادی هم دیده شود ولی شرط تداوم آثار اقتصادی احیای برجام، سیاست‌گذاری‌های صحیح هم در حوزه سیاست خارجی و هم سیاست داخلی است. به طوری که همه ایرانیان، در تعیین سرنوشت خود احساس مشارکت کنند و سرمایه‌گذاران ایرانی، با آرامش، در اقتصاد ایران سرمایه‌گذاری کنند. این همان چیزی است که همه دلسوزان این کشور می‌خواهند.

مسعود گفت:

اهواز گناه دارد!

علی عبدالخانی
عدل

ـ انسان‌هایی که دانش خود را به شخصه تحصیل کرده و در آن حرفی برای گفتن دارند، معمولاً در مقابل هرگونه خرق یا انحراف نسبت به اعتقادات علمی خود واکنش نشان می‌دهند و به بیان نظر خود بصورت مستدل و منطقی می‌پردازند.

ـ دادنامه هیات عمومی دیوان عدالت اداری به شماره ۱۰۸۳ به تاریخ ۲۵ خرداد ۱۴۰۰ مبنی بر عدم احتساب ۶۰ روز عیدی بخشی از کارکنان شهرداری‌های با واکنش‌های زیادی همراه بود. مرحوم مسعود آرایی از جمله کسانی است که به‌شکل بسیار شایسته نسبت به این موضوع واکنش نشان داد و مقاله‌ای حقوقی با دو خصوصیت مستند و مستدل در رد رای آن هیات به رشته تحریر درآورد.

نگارنده مقاله آن عزیز از دست رفته را خواندم و حدود ساعت ۹ صبح امروز طی پیامی از ایشان تشکر کردم!

ـ نگارنده‌ی این سطور با بیش از دو و نیم دهه فعالیت مستمر حقوقی و رسانه‌ای و انتشار صدها مقاله و یادداشت حقوقی در جراید ملی و استانی و سایت‌های مختلف خبری و اشراف کامل بر فضای مقالات حقوقی استان خوزستان در کمال تواضع شهادت می‌دهم که مرحوم مسعود آرایی صرفاً یک حامل مدرک آکادامیک دانشگاهی (که خیلی‌ها بدون بار علمی حمل می‌کنند) نبود بلکه در حیطه فعالیت خود دارای صفتِ واقعی تخصص و خردورزی به شمار می‌رفت. شادروان مسعود آرایی یک صاحبنظر بود.

ـ مدتی قبل به همراه یک دوست مشترک خدمت مرحوم مسعود بودیم. اغراق نیست اگر بگویم در طول آن دیدار چندساعته حتی یک مبحث غیرحقوقی میان ما ۳ نفر رد و بدل نشد. این را گفتم تا خواننده پی به شخصیت و توان علمی و غنای فکری ایشان ببرد لذا به جرأت می‌گویم که نمونه‌ی شبیه به آن حداقل در شهرداری اهواز نادر است.

ـ مرحوم مسعود تعلق خاطر ویژه‌ای نسبت به شهر داشت. او معتقد به شایسته‌گزینی به‌عنوان تنها راه نجات اهواز از وضع موجود و تحسین شرایط خدماتی آن بود. وقتی می‌بیند که یک غیرمتخصص در جایی که نباید باشد قرار می‌گیرد به جمله‌ی «اهواز گناه دارد» اکتفا می‌کرد.

ـ آری مرگ حالتی قطعی و تردیدناپذیر است که با مقداری پس و پیش به سراغ همه خواهد آمد اما خوشا به سعادت آنان که در زندگی اجتماعی خود اثرگذار بودند و خاطرات مثبت از خود بر جای گذاشته‌اند. در پایان برای دکتر مسعود آرایی مغفرت و برای خانواده ایشان صبر مسئلت می‌نمایم.

تقدیم به خاطره اسماعیل فصیح و همه دوستان خوبم در خوزستان:

عشق حرف آخر است

سعید توجهی

بعد از داستان جاوید، زمستان ۶۲، ثریا در اغما و چند رمان دیگر اسماعیل فصیح سال ها بود کتابی از این نویسنده نخوانده بودم تا این که به‌طور اتفاقی رمان نامه‌ای به دنیا به دستم رسید، اثری از اسماعیل فصیح که پس از سه سال از نوشتن آن به علت عدم امکان انتشار در ایران سال ۱۳۷۹ در خارج از کشور منتشر شده است.

از همان صفحات اول کتاب حس کردم که این بار خواندن رمانی از اسماعیل فصیح برایم سفری در زمان است، سفری که انگار یک‌بار تمامی آن را رفته‌ام و حالا آلبوم عکسی از آن سفر را ورق می‌زنم یا فیلمی ویدیویی رنگ پریده از آن را می‌بینم.

«ساعت پنج و نیم صبح، ترمینال ولنگ و باز جنوب تهران، مثل لملمه کندویی وحشی در بهاران، شلوغ و پلوغ و پُرکار است. بعد از یک شب بمباران شدید، مردم به این‌جا ریخته‌اند و وسط همدیگر و وسط تعاونی‌ها می‌لولند، تا از شهر خارج شوند. عده‌ای هم از شهرهای دیگر که بمباران بدتری داشته به تهران ریخته و قاطی اغتشاش صحرای محشر پایتخت شده اند... صدها سرباز و پاسدار و بسیجی در یونیفرم‌های سربازی یا شبه‌نظامی خاک و خلی در رفت و آمدند. بیشترشان بدون ساک و اثاث، بی کلاه، با پوتین‌های کهنه و واکس نخورده.»*

شخصیت‌ها، مکان‌ها و وقایع ، جلال آریان و فرنگیس، کوت‌عبدالله و دانشکده نفت و بمباران و جنگ شهرها مرا به گذشته می‌برد، سه دهه پیش که در اولین دوره استقلال از خانواده کیلومترها دورتر از محل تولد و کوچه‌های کودکی و نوجوانی و همچنین خانواده برای تحصیل به دانشکده نفت آبادان مستقر در اهواز پا گذاشتم. هنگامی که فرم انتخاب رشته را پر می کردم هیچ تصوری از مکان و موقعیت و اوضاع و احوال آن نداشتم. راستش را بخواهید ماه‌های اول حضور در اهواز هم پشیمانی از این انتخاب گریبانم را گرفته بود. اما انگار گرما، حس و حال و شور غریبی که در اتمسفر خوزستان و اهواز وجود داشت و حتی سختی‌های جنگ هم نتوانسته بود چیزی از آن کم کند، خیلی زود مرا به آن سرزمین پیوند داد. همان شور و حالی که همیشه در داستان‌های اسماعیل فصیح هم جاری است.

«انتهای پل، خورشید پایین است. بدنه سفید پل می‌درخشد. رودخانه مثل همیشه گل‌آلود است و آرام، با موج‌های ریز. پل را به روی ترافیک بسته‌اند چون یک گوشه سمت آن دست آب بمب خورده و صدمه دیده.»

در آن سال‌هایی که در کنار سختی دوری از خانواده و جنگ، هوای بارانی و بهاری زمستان اهواز و یا شرجی و آفتاب سوزان بهار خوزستان و غروب‌های جادویی کارون هم بود و در گوشمان زمزمه می‌کرد: زیاد سخت‌نگیر زندگی ادامه دارد و این روزها می‌گذرد. برای گذار از آن روزهای سخت سینما هم بود. سینمای شرکت نفت در کوت‌عبدالله که هم سالن تابستانی داشت و هم سر پوشیده، دو سالن قرینه هم، با یک آپاراتخانه مشترک، شبیه آن‌چه بعدها در فیلم سینما پارادیزو دیدیم. و چه لذتی داشت تماشای فیلم فرار به سوی پیروزی در آن سالن تابستانی در شبی که در آسمان صاف خوزستان می‌شد هزاران ستاره دید به همراه ده‌ها نوجوان عرب و خوزستانی عشق فوتبال که فریاد شادی‌شان مرز پرده سینما با ردیف صندلی‌های سالن را حذف می‌کرد.

«ریزه ریزه باران می‌زند که تاکسی از روی پل جدید وارد خیابان نادری می‌شود و از آن‌جا از بلوار شریعتی و بعد از خیابان آیت‌الله طالقانی می‌اندازد طرف میدان شهدا، ترافیک در این موقع غروب سنگین است... سینما صحرا که روبروی پارک و کمی بالاتر از کوی نظام وفا است ، با بمب منفجر و تقریباً درب و داغون است.»

آن روزها گذشت، خوزستان ماند و آن‌ها که آن‌را به نامی دیگر می‌خواستند، نماندند. آن روزهایی که دلهره بود اما امید از دل نرفته بود، بوی باروت بود، اما ریزگردی در هوا نبود ، شب‌های خوزستان چه کنار کارون چه در روشنایی نور مشعل‌های جاده اهواز ـ ماهشهر، وقت عبور از خستگی‌های روز بود. روزگاری بود که حس می‌کردی با این دل‌های پر از امید سرانجام زندگی با سماجت خود، بازی را از مرگ و نیستی خواهد برد و این را می‌توانستی در شب و روز و کوچه و خیابان و چهره مردمان اهواز ببینی.

امید به طی شدن آن روزهای سخت حتی در نگاه خسته و سرد مجروحان عملیات کربلای چهار در راهروی بیمارستان سینا کوت‌عبدالله هم دیده می‌شد، همان شبی که در یک تیم داوطلب دانشجویی تا صبح از آمبولانس‌ها مجروحین را به بیمارستان می‌آوردیم و برای اولین بار زخم و خون جنگی که تا روز قبل، از آن تنها پرواز میگ‌ها در آسمان اهواز را دیده و غرش انفجارها را شنیده بودم، به چشم دیدم و تا صبح چشم در چشم آن نگاه‌های خسته ولی پر از امید بودم.

«یادت هست شب اول امیلی گفت: عشق حرف آخر است و این تنها چیزی است که از عشق می‌دانیم.»

پی نوشت‌ها:

* جملات داخل گیومه از متن رمان نامه‌ای به دنیا نوشته اسماعیل فصیح انتخاب شده است.